

## بختی پیرامون نامهای تاریخی و جغرافیای دیروزی

### آریانا، ایران، پارس (پرشیا) و خراسان

ابن خلدون: وقتی ملت بزرگی اسیر ملتی کوچکتر از خود میشود، خود را فراموش میکند.

#### مقدمه

طوری که میدانیم اکثریت مورخین و دانشمندان کشور باین عقیده اند که قدیمی ترین نامهای تاریخی افغانستان اولاً "آریانا" و بعداً "خراسان" بوده است. این موضوع در تمام مدارس و دانشگاه های کشور تدریس گردیده و من حیث "غلط مشهور مساوی به حقیقت" تقریباً مورد قبول همگان است! موضوع دیگری که تا کنون گفته نشده (و یا بنا به دلایل سیاسی مطرح بحث قرار نمی گیرد) همانا تطبیق نام تاریخی "ایران" بر این قلمرو است که در سال 1935 میلادی (م) جایگزین نام "پرشیا" یا فارس شده است. باین ارتباط در جلد اول "افغانستان در پنج اخیر" میخوانیم: راجع به اصطلاح آریانا که بعضاً به عنوان نام این سرزمین در عهد باستان ذکر شده، سوالاتی موجود است (1).

با در نظر داشت نکات فوق کوشش میشود به اساس یکتعداد منابع، نام های تاریخی آریانا، ایران، پرشیا و خراسان و موقعیت جغرافیای آنها در طول تاریخ بطور مختصر و فشرده مورد بررسی قرار گیرد. اما هدف اساسی، نه اثبات و یا رد کدام موضوع، بلکه در واقعیت، طرح و ایجاد عناوین و موضوعات برای علاقمندان و پژوهشگران تاریخ و فرهنگ کشور است تا در پرتو امکانات موجود (بخصوص انترنیت و دسترسی به منابع اصلی و معتبر) و در مسیر بازگشت بخود و جستجوی "اصل خویش" به بررسی عمیق تر تاریخ و فرهنگ پر بار سرزمین و نیاکان خویش بپردازند. زیرا طوری که معلوم است کشورها و اقوامی که دارای تاریخ و فرهنگ قدیم میباشند نیازی به "ساختن" تاریخ و جعل اسناد ندارند بلکه نیازمند "شناختن" میباشند (2). ولی اگر ما خود، تاریخ خود را نه شناسیم، دیگران بر ایمان تاریخ خواهند ساخت!

قابل تذکر است که این تحقیق بهیچوجه نمیتواند و نباید جامع و کامل پنداشته شود، بلکه فقط گامی در این زمینه و مدخلی برای تحقیقات آینده بوده و امیدوارم که سایر محققین و صاحب نظران با گردآوری منابع بیشتر در جهت غنا و تکمیل آن بپردازند.

## منشای کلمات آریانا و ایران

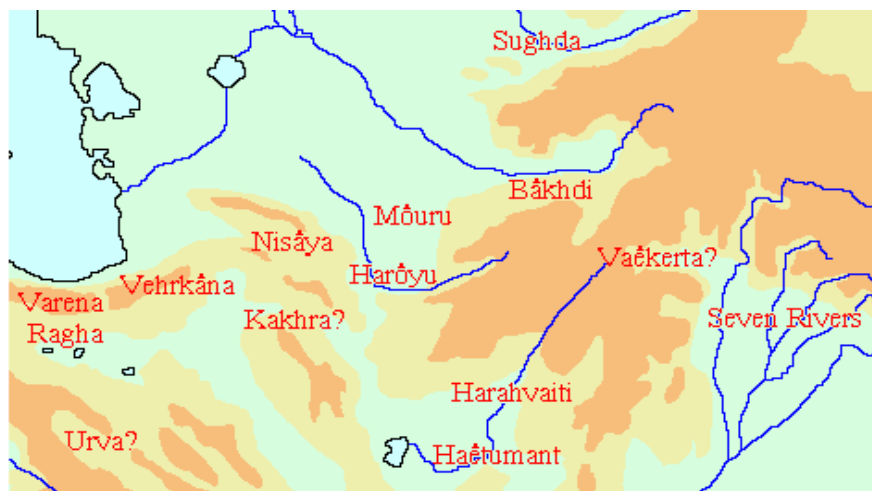
قبل از بحث روی منشای این کلمات باید تذکر داد که از نقطه نظر تاریخی، کلمه "آریانا" فقط در منابع خارجی و در متون یونان قدیم بکار رفته و تا قرن 20 در ادبیات کهن ما دیده نشده (3) و به عوض آن، سراسر ادبیات کهن و پر بار ما مشحون از کاربرد واژه "ایران" است. در حالیکه کلمه ایران نیز تا سده گذشته (1935 م) در منابع خارجی مورد استعمال چندانی نداشته و به عوض آن، کلمه "پرشیا" مروج و جهانشمول بوده است.

یکی از قدیمی ترین منابعی که میتوان منشای کلمات آریانا و ایران را در آن جستجو کرد، "اوستا" - کهن ترین گنجینه مکتوب و کتاب مقدس زرتشتیان است که حدود 700 - 2000 سال قبل از میلاد نوشته شده و دارای موضوعات متنوع بوده است. اوستای اصلی حدود 21 کتاب بوده ... در روی 12000 پوست گاو نگاشته شده ... مکان سرایش اوستای کهن یا اصلی ترین قسمت آن، نواحی رود آمودریا بوده ... قسمتی از آن در زمان حمله اسکندر، قسمتی در زمان حمله اعراب و بخشی هم شاید در زمان حمله مغول از بین رفته ... فقط بخش گاتهای زرتشت (بنیانگذار آیین یکتاپرستی: گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک)، کتاب دینی زرتشتیان است ... قسمت اعظم اوستا سروده های یک قوم در طول تاریخ بوده (4) و ماخذ غیر مستقیم شهنامه نیز بحساب میآید. اما اوستای موجود فقط 5 فصل دارد که شامل ویسپرد، یسنا، یشتها، وندیداد و خرده اوستا میباشد.

مطابق وندیداد: اهورا مزدا 16 سرزمین را برای ساکنین آن آفریده است که موقعیت یک تعداد آنها (باساس کتیبه های هخامنشیان و معادل آنها در آثار جغرافیه دانان یونانی) معلوم گردیده ولی یکتعداد دیگر آنها تا اکنون نامعلوم و قابل تحقیق است (5 و 6)، (نقشه 1):

1. ایریانا و یجه (؟)
2. سغدا (سغد یا سمرقند)
3. مورو (مورگیانا یا مرو)
4. بخدی (بلخ)
5. نیسایا (محل در بین بلخ و مرو؟)
6. هرویو (هریوا، آریا، هریرود یا هرات)
7. وایکیرتا (کابل)

8. یوروا (میسینی؟)
9. ویرکانه (گورگان)
10. هراویتی (اراکوزی یا ارغنداب)
11. هیتومانن (هلمند)
12. راغا (ری در ایران ویا راغ دربدهشان؟)
13. کخرا (غزنی، خراسان؟)
14. وارینا (بامیان، طبرستان یا گیلان؟)
15. هیتاهندو (پنجاب)
16. رانغا (بین النهرین شرقی؟)



نقشه 1 - قلمروی تخمینی سرزمینهای آفریده اهورا مزدا در اوستا (6)

در اوستا کلمات "آریانا" و "ایران" دیده نمیشود ولی سرزمین شماره 1 خلقشده توسط اهورامزدا در برگیرنده کلمات: ایرین مین - ویجه ( Airyanmen-Vaeja )، ایرینا - ویجه ( Airyena-Vaegah ) و ایریانا - ویجه ( Airyana-Vaeja ) است که بمعنی "سرزمین آریین" بوده، ده ماه زمستان و دو ماه تابستان دارد. موقعیت این سرزمین تاکنون نامعین و تلفظ آن باعث تفاوتهای لفظی در منشای نام های آریانا و ایران میباشد. بخصوص پس از تغییر نام پرشیا یا فارس به "ایران" در سال 1935 م توسط زمامداران آن کشور (7)، دولتمردان افغانستان نیز (پس از سفر هاشم خان صدراعظم بالمان و ملاقات با هتلر در 1936 م و ایجاد انجمن تاریخ در 1938 م (8)) در صدد آن شدند تا کلمه "آریانا"

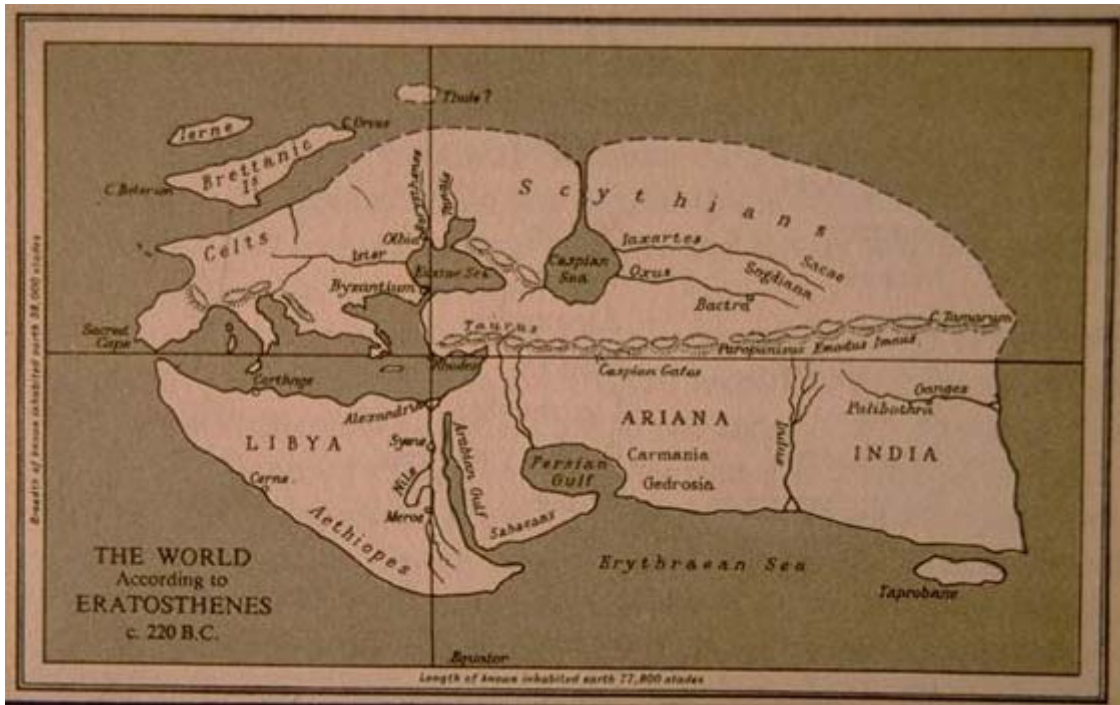
رامنحیث نام قدیمی افغانستان قلمداد کنند (دلایل سیاسی و نقش آلمان هتلری ایجاب تحقیقات بیشتر را مینماید). لذا آریانا گرایان، کلمات فوق را اصلا "آریانا - ویجه" و منشای کلمه آریانا دانسته و ایران گرایان آنها را "ایران - ویجه" و منشای کلمه ایران میدانند. درحالیکه موقعیت این سرزمین نامعلوم اقوام "ارین" نیز با جغرافیای فعلی هر دو کشور مطابقت چندانی ندارد (تا کنون مکان های مختلفی از قبیل آذربایجان، خوارزم، ... و بدخشان منحیث وطن اصلی وزادگاه زرتشت قلمداد شده (9) و باینترتیب نیازمند پژوهشهای بیشتر میباشد).

بقول دکتور جعفری، کلمه ایریا ( Airya ) 23 مرتبه، ایریانا خوارینه ( Airyana Khvarenah ) 5 بار، ایرینا ویجه ( Airyena-vaeja ) 5 بار و ایریو شایانه ( Airyo Shayana ) 1 بار (که 34 بار شود) در اوستا استعمال شده است (10).

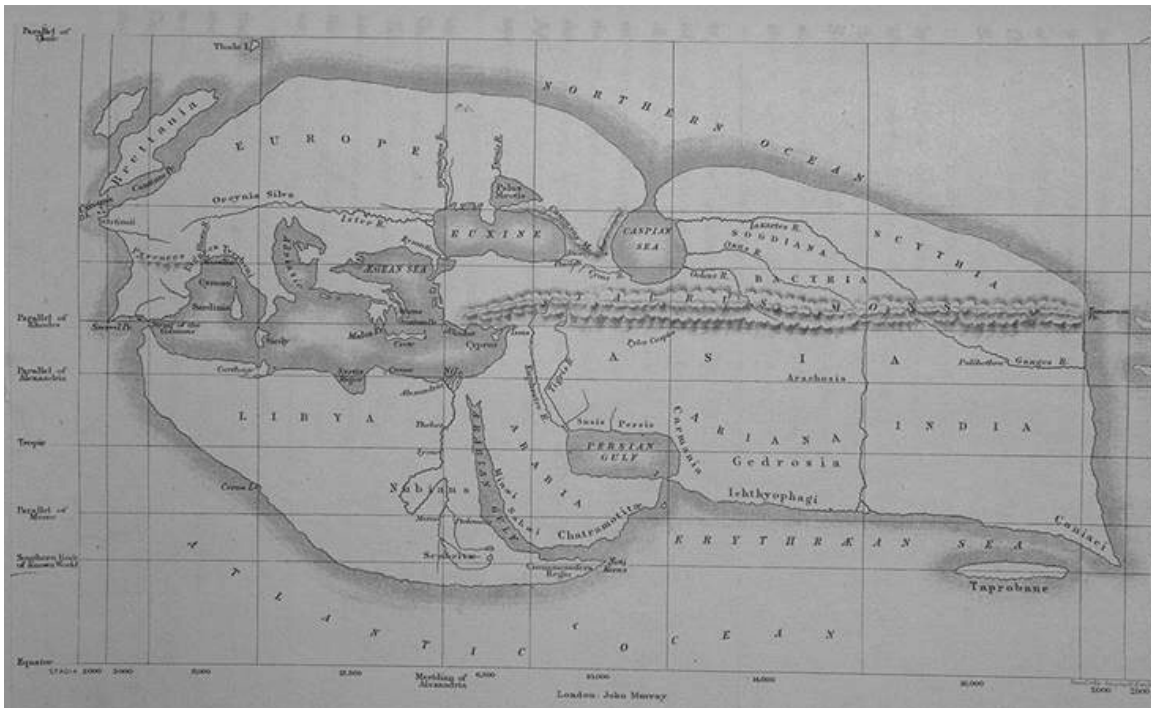
برخیها معتقد اند که واژه ( Iran ) در فارسی میانه ( Eran )، از واژه اوستایی ( airya ) گرفته شده که در فارسی باستان ( ariya ) تلفظ میشده و برابر با واژه ( arya ) در ایران باستان است که اقوام آریایی/هندوایرانی از آن برای نامیدن خود بهره میگرفتند. با وجودی که درباره صورت اصلی این واژه تردیدهای وجود دارد، بآنهم آنرا برگرفته از صورت جمع اضافی واژه اوستایی ایریانم ( airyanam ) میدانند (11). از یک تعداد اقوام غیر آریین (مانند تورانیان، سایریمیان، ساینیان و داهیان) نیز در اوستا تذکر بعمل آمده ولی معلوم نیست که آنها در قلمرو آریین ویا در خارج سرزمین آنها زندگی میکردند (12).

### آریانا و موقعیت آن

همانطور که گفته شد کلمه آریانا بشکل ( Ariana ) برای بار اول در متون یونان قدیم، در جغرافیای سترابو، از قول ایراتوس تینز (کتابدار اسکندر) در قرن سوم قبل از میلاد (ق.م)، دیده میشود (نقشه های 2 و 3): "آریانا از طرف شرق توسط دریای اندوس، در جنوب توسط بحیره بزرگ، در شمال توسط کوههای پاروپامیزوس و کوههای امتداد یافته تا دروازه کسپین و از طرف غرب توسط مرز های که پارتیا را از میدیا و کرمانیا را از پاریتاسینا {اصفهان} و پرشیا جدا میسازد، احاطه گردیده ... نام آریانا بیک قسمتی از پرشیا و میدیا و همچنان بکتریانها و سغدیانها در شمال ادامه مییابد، جاهای که تقریبا همه با یک زبان (وبا تفاوتهای جزئی) صحبت میکنند" (13).



نقشه 2 - بازسازی نقشه جهان مطابق ایراتوس تینز در سال 220 ق.م (14)



نقشه 3 - بازسازی نقشه جهان مطابق سترابو در سال 18 م (14)

کلمه "آریان" بعنوان یک واحد جغرافیایی در متون قرن چهارم عربی مانند سنی الملوک الارض ولانبیا حمزه بن حسن اصفهانی و کتاب التنبیه ولاشراف مسعودی مروزی بکار رفته است. اما قدیم ترین جایگاه در شعر فارسی، لفظ آریانا بکار رفته در اواخر نیمه اول قرن بیستم است (3):  
یحی آرین پور والوالیجی:

ای کشور من ای آریانای کبیر      ای علو مقامت آشکار از پامیر  
این خطه که روزی آریانا بوده است      گهواره مردمان دانا بوده است

جمشید شعله شاعر تخارستانی:

مهد نژاد بزرگ سلاله آریان      سلاله دیهیم جم، وارث تخت کیان

صلاح الدین سلجوقی (1953 م):

کشور گزین، خطه برین      ملک راستین، خاک آریان

لذا عدم موجودیت کلمه آریانا در ادبیات کهن و گنجینه عظیم و بیمثال تاریخ و فرهنگ فارسی و یا عدم آگاهی و تذکر بزرگان ما از این کلمه (و کاربرد دقیق کلمه ایران) منحیث نام اصلی سرزمین شان میتواند سخت سوال برانگیز و نشاندهنده اصلیت و اعتبار کلمه ایران نسبت به آریانا باشد.

بدین ترتیب، اگر استعمال کلمه آریانا در متون خویش را معیار قرار دهیم، این کلمه عمری کمتر از 70 سال دارد و اگر متون یونان قدیم (و نقشه های 2 و 3) را معیار قرار دهیم، قلمروی از آسیای میانه تا بحر هند و از رود سند تا شرق دجله را دربر میگیرد و بعدتر خواهیم دید که تمام این مناطق از سال 550 ق.م الی 637 م بنام پرشیا خوانده شده است. لذا ادعای یک تعداد از مورخین کشور (چون کهزاد، حبیبی، غبار و...) در مورد اینکه کلمه "آریانا" از یک هزار سال قبل از میلاد تا قرن پنجم میلادی بر این مملکت (افغانستان) اطلاق میگردد، مورد سوال و فاقد اعتبار قرار میگیرد!

### ایران و موقعیت آن:

کلمه "ایران" نخستین بار در قصیده رودکی دیده میشود (3):

زان می خوشبوی ساغری بستاند      یاد کند روی شهریار سجستان  
شادی بوجعفر احمد بن محمد      آن مه آزادگان و مفخر ایران

ابوشکور بلخی شاعر قرن چهارم، شاه سامانی در بخارا را شه ایران خوانده است:  
خداوند ما نوح فرخ نژاد      که بر شهر ایران بگسترد داد

در شاهنامه از پادشاهان ایران باستان چهار سلسله ذکر شده است: پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان. وقایعی که راجع به دو سلسله پیشدادی و کیانی نقل شده تقریباً افسانه و یا حقایق تاریخی پنهان است، اما تاریخ اشکانیان در شاهنامه تا اندازه واقعی است ولی فقط چند اسم از سلاطین آن سلسله را شمرده و ذکری از وقایع مهم آن زمان نکرده است. آنچه مربوط به ساسانیان است مطابق با تاریخ است بدین معنی که اسامی پادشاهان صحیح است ولی وقایع زندگی آنها تا اندازه مخلوط به افسانه است (15).

بنا به نوشته فردوسی در شاهنامه، در عهد زرتشت، ایران به چین باج میداده و زرتشت شاه را بر میانگیزد که با چین وارد جنگ شود (16):

خجسته شد آن اختر شهریار	چو چندی سر آمد بر این روزگار
که در دین ما این نباشد هژیر	به شاه جهان گفت زردشت پیر
نه اندر خور آید به آیین و دین	که تو باژ بدهی به سالار چین
که شاهان ما در گه باستان	نباشم بر این نیز همداستان
به ایران نبودش همه توش و تاو	به ترکان ندادست کس باژوساو
نفرمایمش دادن از باژچیز	پذیرفت گشتاسپ گفتا که نیز

فردوسی شهرهای ایران را در ضمن نامه پیران ره گودرز کشواد چنین آورده است (3):

از ایران به کوه اندر آید نخست	در غرچگان از بروبوم بست
دگر تالقان شهر تا فاریاب	همیدون در بلخ تا اندراب
دگر پنجهیر و در بامیان	سرمرز ایران و جای کیان
دگر گوزگانان فرخنده جای	نهادست نامش جهان کدخدای
دگر مولیان تا در بدخشان	همین است ازین پادشاهی نشان
فروتردگر دشت آموی وزم	که با شهر ختلان بر آید برم
چه شگنان وز ترمذ و ویسه گرد	بخارا و شهریکه هستش به گرد
همیدون برو تا درسغد نیز	نجوید کس آن پادشاهی به نیز

وزانسو که شد رستم گردسوز	سپارم بدو کشور نیمروز
زکوه ز هامون بخوانم سپاه	سوی باختر برگشایم راه
به پردازم این تا در هندوان	نداریم تاریک ازین پس روان
زکشمیر و زکابل و قندهار	شما را بود آنهمه زین شمار

اما مازندران، کرمان و زابل را شامل ایران نمیداند:

بگوش که آمد به مازندران	به غارت ز ایران سپاه گران
چودارا از ایران به کرمان رسید	دوبهرا از بزرگان لشکر ندید
چو از شهر زابل به ایران شوی	به نزدیک شاه دلیران شوی

در شهنامه، رستم یعنی جهان پهلوان و یل تاجبخش، ابرمرد کابلی - زابلی یا هندوآریایی است. او پسر (زال) فرمانروای زابل، نیمروز، هیرمند و سیستان است. مادرش (رودابه) دختر فرمانروای کابل میباشد. سهراب پسر رستم است و مادرش (تهمینه) دختر پادشاه سمنگان است (7).

گشتاسب پادشاه ایران میباشد و پایتخت ایران شهر بلخ است. گشتاسب دین جدیدی را که زردشت مُعرف آن است به حیث دین رسمی کشورش می پذیرد. آتشکده مشهور زردشتی به نام "نوش آذر" نیز در بلخ قرار دارد (7).

فریدون پیش از وفات، پادشاهی خود را بین سه فرزند خود - روم را به سلم، توران (قلمرو پهناور واقع در شمال دریای آمو) را به تور و ایران (عمدتاً شامل بلخ، هرات، سیستان، هیرمند، نیمروز، بست، زابل، کابل و . . .) را به ایرج - تقسیم میکند (7):

نخستین به سلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور مر او را گزید
دگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین
وزان پس چو نوبت به ایرج رسید	مر او را پدر شهر ایران گزید

پس "ایران شاهنامه" کشوریست که مرز شمالی آن را رود جیحون میسازد، در سمت جنوب تا سر زمین هند میرسد و دربرگیرنده شهرها و سرزمین هایی مانند بلخ، هری، سیستان، هیرمند، زابل، کابل و . . . بوده (7) و تا اندازه زیادی با "آریانای یونان" مطابقت دارد.



کلمه ایران بیش از 1300 بار در شهنامه آمده است و اگر نسبت و منسوبها را نیز بآن بیفزاییم شمار آن بیشتر میگردد (3). فردوسی نخستین بار ایران را در مقام ستایش محمود غزنوی بکار میبرد:

به ایران و توران و را بنده اند      به رای و به فرمان او زنده اند  
به ایران همه خوبی از داد اوست      کجا هست مردم همه یاد اوست

و او را شهنشاه ایران و زابلستان میخواند:

شهنشاه ایران و زابلستان      ز قنوج تا مرز کابلستان

فرخی سرزمین سلطان محمود را ایران و مردم آنرا ملت ایران خوانده است:

چه روز است و عالی دولتست این دولت سلطان      که روز افزون بدو گشته ست ملک و ملت ایران

ازینکه کلمه ایران بیش از یکی دوبار در آثار سعدی و حافظ بکار نرفته نیز قابل تامل است (3):

سعدی:

بگفت ای خداوند ایران و تور      که چشم بد از روزگار تو دور  
اقلیم پارس را غم از آسیب دهر نیست      تا بر سرش بود چو تویی سایه خدا  
یارب ز باد فتنه نگهدار خاک پارس      چندانکه خاک را بود و باد را بقا  
همانا که در پارس انشای من      چومشک است کم قیمت اندر ختن

حافظ:

عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ      بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

سعدی و حافظ پادشاه فارس را پادشاه ایران نخوانده اند حال آنکه شعرای غزنوی، محمود و مسعود

را پادشاه ایران مخاطب ساخته اند (3):

عنصری:

دل نگهدار ای تن از دردش که دل باید ترا      تا ثنای کد خدای خسرو ایران کنی

فرخی:

سرشهریاران ایران زمین      که ایران بدو گشت تازه جوان  
شیرنردرکشور ایران زمین      از نهیبش کرد نتواند زیان  
هیچ شه را در جهان آن زهره نیست      کوسخن راند ز ایران بر زبان

میر همه میران پسر خسرو ایران      بواحمد بن محمد آن ابردرم بار

مسعود سعد سلمان:

به هر شهری که بگذشتی به آن شهر این خبرده      که آمد بر اثر اینک رکاب خسرو ایران

سنایی:

آنکه تا چون دست موسی طبع را پرنور کرد      ملک ایران را چو هنگام تجلی طور کرد

ابوسعید ابی الخیر:

در چین وختن نقش ونگار از تو برند      ایران همه فال روزگار از تو برند  
سیاوش نیم و زیر آدگان      از ایرانم از شهر آدگان

بعلاوه غزنویان، سلاله های غوری، آل کرت، تیموری، هوتکی و درانی در بسا موارد خود را پادشاهان ایران خوانده اند (3). صاحب چهارمقاله عروضی در وصف سلطان غورگوید: "چگونه پدري چون خداوند ملک، فخرالدوله والدين خسرو ایران ملک الجبال اطال الله بقا و ادام الی المعالی ارتقا که اعظم پادشاه آن وقت است و افضل شهریاران عصر".

مؤلف تاریخ و صاف در حق شمس الدین کرت از سلاله های غوری آورده است (3): که مصداق این دعوی آن است که سالهاست که تا گوش جان و جان گوش به آوازه جود مخدوم ملک اسلام شهریار ایران، خسرو بر و بحر شمس الحق والدين که روزگار امر و نهی او را باد و جریان افلاک مطابق مرام مشنف و مروج گشته ...

در سال 818 قمری چون بنای قلعه دار السلطنه هرات (حصار اختیار الدین) را گذاشتند برکتیبه کاشی آن قصیده ای نوشتند در مدح شاه رخ که این سه بیت از آن است:

ایا پادشاهی که بر روی دفتر      کلامی نیامد ز مدح تو خوشتر  
شهنشه الغ بیگ و سلطان براهیم      که هستند شایسته تخت و افسر  
یکی رانشانده است بر تخت توران      دگر کرده از بهرش ایران مسخر

وجیه نسفی محمد کرت را سالار ایران خوانده:

بسال شش صد و هفتاد و شش مه شعبان      قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بفال

بنام صفدر ایرانیان محمد کرت      برآمد آیت الشمس کورت در حال

سجع مهر محمود هوتکی بدینقرار است:

سکه زد از مشرق ایران چو قرص آفتاب      شاه محمود جهانگیر سیادت انتساب  
دین حق را سکه بر زر کرد از حکم اله      عاقبت محمود باشد پادشاه دین پناه

سجع مهر دیگر او:

دولت سلطان حسین نابود شد      شاه ایران عاقبت محمود شد

اشرف هوتکی پس از پیروزی بر ترکان (1726 م) ... اسرای آنها را آزاد ساخته و سرانجام قرار داد صلحی امضا شد و شاه اشرف بعنوان "شاه ایران" و سلطان بعنوان "خلیفه مسلمانان" شناخته شدند و هم در قرارداد صلح مقرر شد که مناطق تحت اشغال ترکیه به ایران بازگردانده شود.

در سال 1726 م در عهد شاه اشرف موقعی که به ترغیب ملا زعفران کتیبه ای بر مسجد اصفهان روی کاشی خشتی و با خط نسخ نوشته شد، اشرف شاه ایران خوانده شده است:

لقد امر السلطان خاقان عصره      ز صدیق است انوار صداقت  
ومن فایق فی ایران عز جلاله      ز فاروق است اسرار عدالت  
واشرف السلطان السلاطین اسمه      ز ذی النورین نور فیض ورحمت

میرزا جعفر راهب طوسی در مورد احمدشاه درانی:

جهاندار احمد شه سرفراز      که درهای دلهاست بر وی فراز  
خداوند دولت بر ایرانیان      در درج اقبال درانیان

احمدشاه درانی در فرمان تاریخی 16 شوال 1167 (1753 م) که در نشریه فرهنگ ایرانزمین چاپ شده است کلمه افغانستان را بکار نبرده و در عوض آرزو کرده است تا بیاری خداوند سراسر ایران را به زیر فرمان خود آورد ... و حال قلعه مشهد را محاصره داریم، انشاءالله همینکه قلعه فتح شد بکلی کل ایران به تصرف آمد... (3).

شهاب تبریزی در رثای تیمورشاه درانی:

ملک ایران گشت ویران چون دل آشفگان      ای دریغا تاجدار خسرو ایران کجاست؟

نظامی در هفت پیکرایران را دل جهان میخواند:

همه عالم تنست و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل

چونکه ایران دل زمین باشد دل زتن به بود یقین باشد

باینترتیب مطابق تمام منابع داخلی ویا گنجینه عظیم ادب و فرهنگ فارسی – از شروع تاریخ افسانوی شاهنشاهی گشتاسپ (دربلخ) در چند هزار سال قبل، تا پادشاهی تیمورشاه درانی در دوصد سال قبل، اکثریت مطلق زمامداران نامدار این قلمرو را شاه "ایران" خوانده اند که قلمرو افغانستان کنونی در قلب آن قرار داشته و سرزمین های بلخ، غزنه و هرات ستون فقرات مفاخر فرهنگی آنرا میسازد!

### پارس (پریشیا) و موقعیت آن

همانطور که فوقا گفته شد "پریشیا" یا فارس قدیم ترین و یگانه نامی است که در تمام منابع خارجی، حدود 11 قرن قبل از اسلام بر قلمرو بزرگی از آسیای میانه تا هند و از غرب چین تا شمال افریقا و یونان اطلاق میگردد (نقشه های 4 – 8). سه امپراطوری بزرگ دنیا (از 550 ق.م الی 637 م): هخامنشیان (550 – 330 ق.م)، پارتیان یا اشکانیان (247 ق.م – 224 م) و ساسانیان (224 – 637 م) که مهد فرهنگ و تمدن جهان بودند، "امپراطوری های پریشیا" خوانده میشوند (17). کوشانیان نیز (1 – 300 م) امپراطوری بزرگی در شرق امپراطوری پارتیان تشکیل کرده بودند که بعدا ضمیمه امپراطوری بزرگ ساسانی میگردد.

دکتر افشاری زدی در جلد اول "افغان نامه" مینویسد: در زمان هخامنشیان دولت آن زمان ایران را "پارس" میگفتند. چه در تورات و چه در کتب یونانی و رومی "شهنشاهی پارس" نوشته اند (3). اما ادعا میشود که واژه "ایران" بشکل ( Eran ) در زمان ساسانیان، در سکه های اردشیر اول بصورت "... اردشیر شاهنشاه ایران ... " دریافت گردیده است (11).

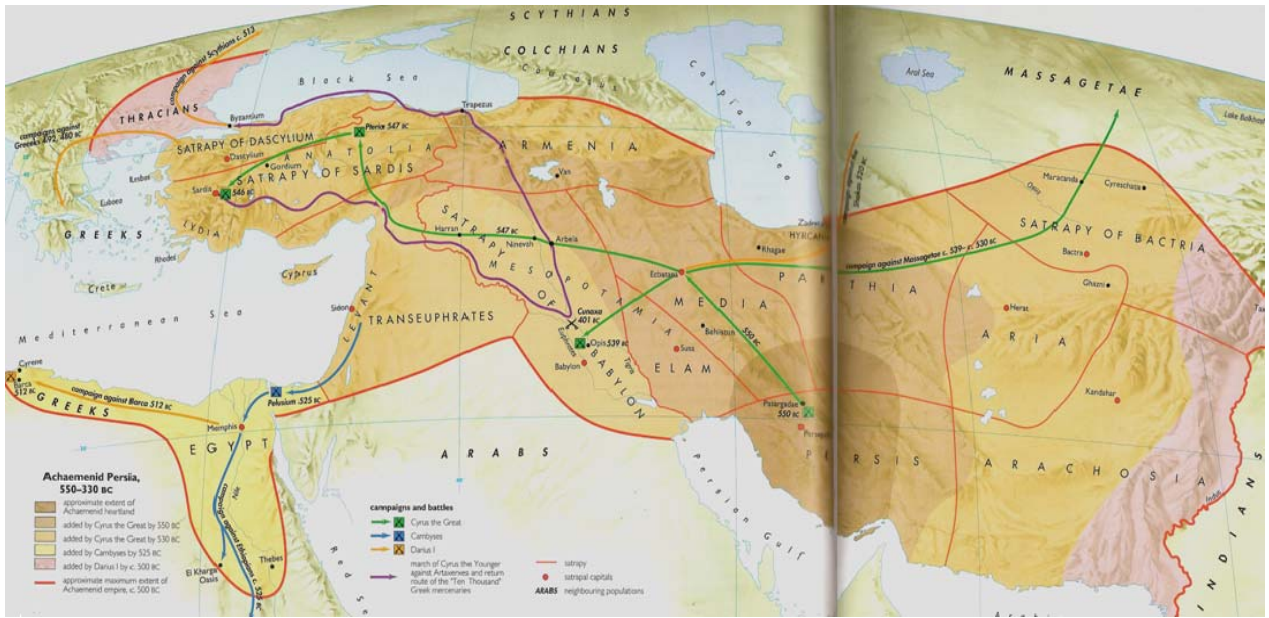
در کتیبه بیستون، داریوش (522 - 486 ق م) شاه پارس است، نام آریانا ویا ایران در جمله 23 سرزمین او دیده نمیشود (18)، اما در کتیبه نقش رستم، خود را آریایی میخواند (هرات را آریا ( Aria ) نیز نامیده اند: نقشه های 4، 5 و 9): "من داریوئوش (داریوش)، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه درپارسه (پارس)، شاه سرزمینها، پسر وشتاسپه (وشتاسپ)، ..."

اینست سرزمینهایی که به بخشایش هورامزدا به من رسیده است و من در این سرزمینها شاه هستم: پارسه (پارس)، اووَجَه (عیلام)، بابیروش (بابل)، ائورا (آشور)، اربایه (عربیه)، مودرایه (مصر)، ثیئی یُ دُرِیْهیا (دریانشینان)، سَپَرَدَه (اسپارت/سارد/لیدی)، یئوئَه (یونان)، مادَه (ماد)، ارمینه (ارمنیه)، گتپتوگه (کاپادوکیه/آناطولی)، پَرثوَه (پارت)، زَرگَه (زرنگ/سیستان)، هَرثیوَه (هرات/آریا)، اووارزمی یُ (خوارزم)، باخثریش (بلخ/باکتریا)، سَگودَه (سُغد)، گدارَه (گندهارا)، سَگَه (سکا)، تَنگوش (هفت رود/پنجاب)، هَرثووتیش (آراخوزی/ناحیه علیای رود هیرمند)، مَگَه (مُکران/بلوچستان). روی هم 23 سرزمین ..."

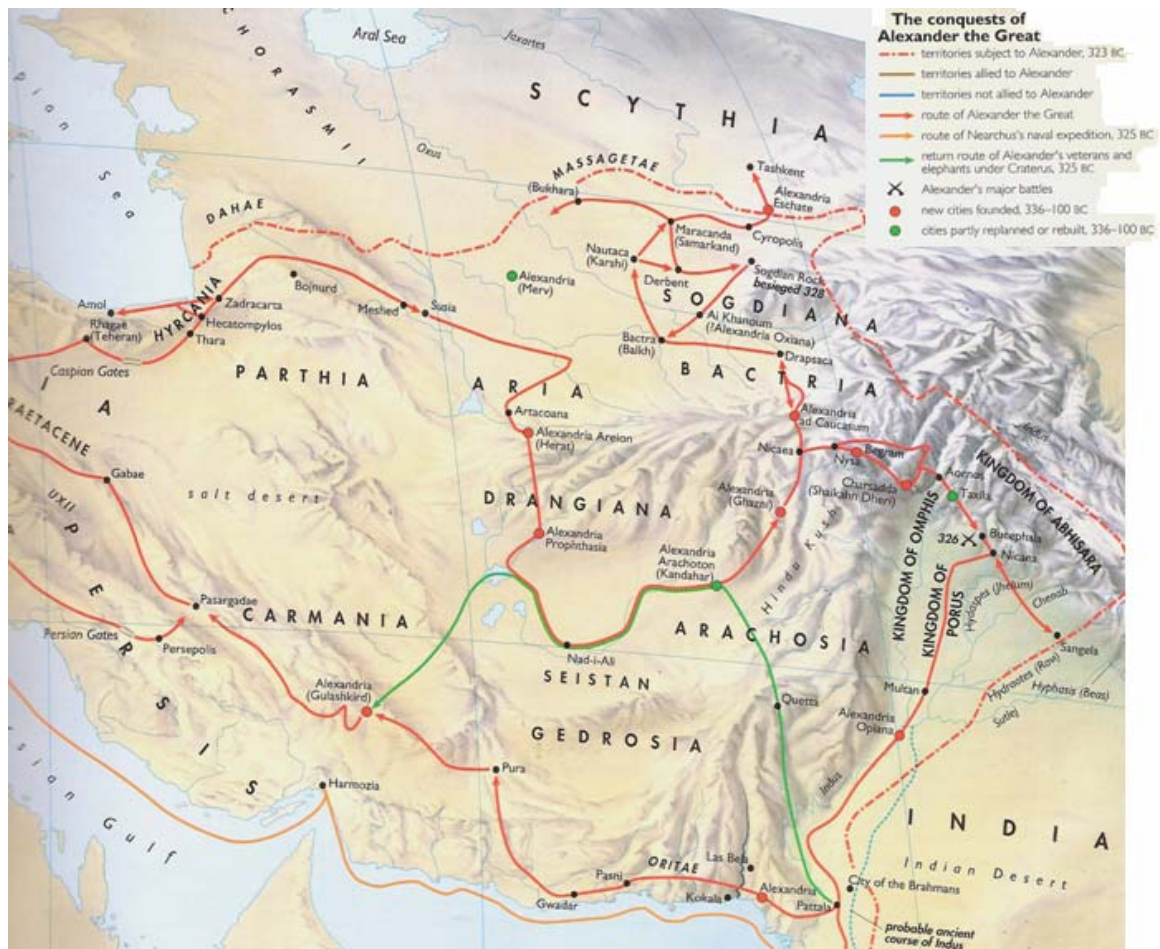
**درکتیه نقش رستم**، داریوش خود را چنین معرفی کرده است (11): من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه مردمان از همه تبارها، شاه در این زمین بزرگ تا دور دست، پسر ویشتاسپه، هخامنشی، پارسی، پسر پارسی، آریایی از نژاد آریایی ...

پس از اسلام نیز، این قلمرو با جغرافیای کوچتری، باز هم شاهد امپراطوریهای عظیمی چون سامانیان (در بخارا: 874 - 999 م)، غزنویان (در غزنه: 962 - 1148 م) و تیموریان (در هرات: 1370 - 1506 م) بوده است که اوج افتخارات تمدن و فرهنگ اسلامی محصول فرزندان این سرزمین ها در این دورانهاست. این سلاله ها، در تمام ادبیات کهن ما، شاهان ایران و یا خراسان خوانده شده اند ولی در سال 1935 م نام تاریخی ایران بر بخش کوچکی از بقایای پرشیای بزرگ گذاشته میشود.

قابل تذکر است که در تمام منابع و متون خارجی تا قرن بیستم، جغرافیای این قلمرو بزرگ بنام پرشیا ( Persia ) یا فارس و کلیه مردمان و افتخارات آن بنام پرشیان ( Persian ) یا فارسی نامیده شده است. اما مترجمین ایران امروزی در تمام موارد و در همه جا، پرشیا را "ایران" و پرشیان را "ایرانی" ترجمه نموده و باین ترتیب تمام افتخارات تاریخی و فرهنگی پرشیای بزرگ را منحصر به "ایران کنونی" نموده اند (از طرف دیگر شاید هم مضحک ترمی بود اگر - بطور مثال - مولوی یا ابن سینا را "افغانی" میگفتند، صرف نظر از اینکه عده از دولتمردان "افغانی" نه تنها علاقمند بلکه در صدد امحای زبان و فرهنگ آنها بوده اند)!

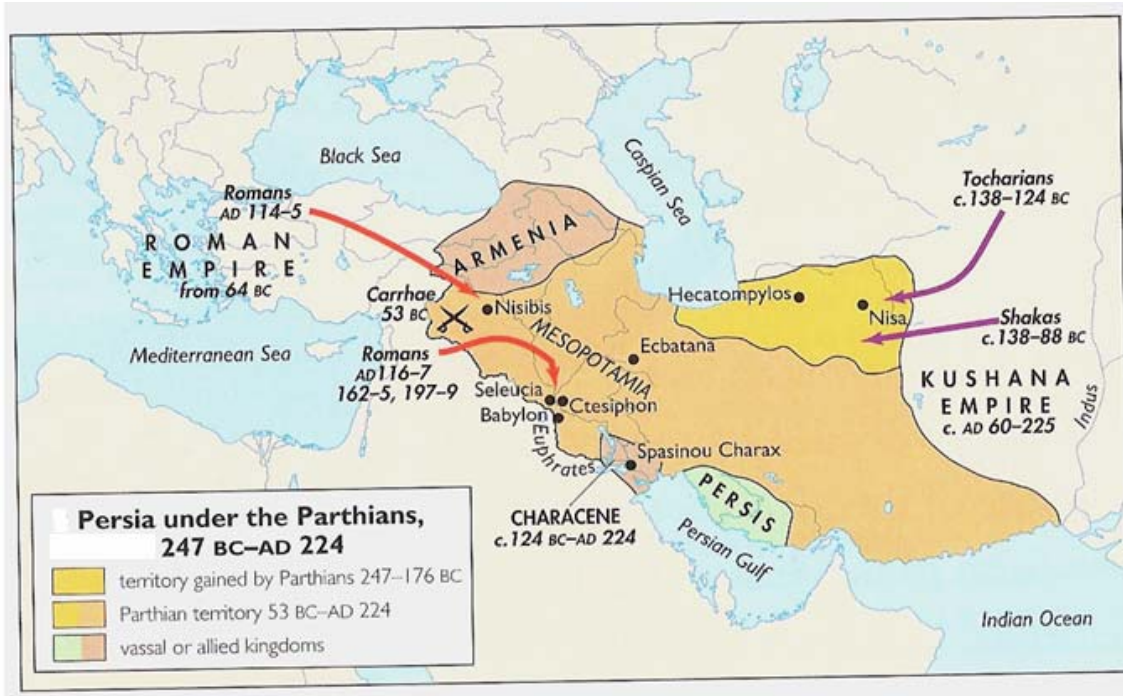


نقشه 4 – پرشیای هخامنشیان از 550 الی 330 ق. م (17)

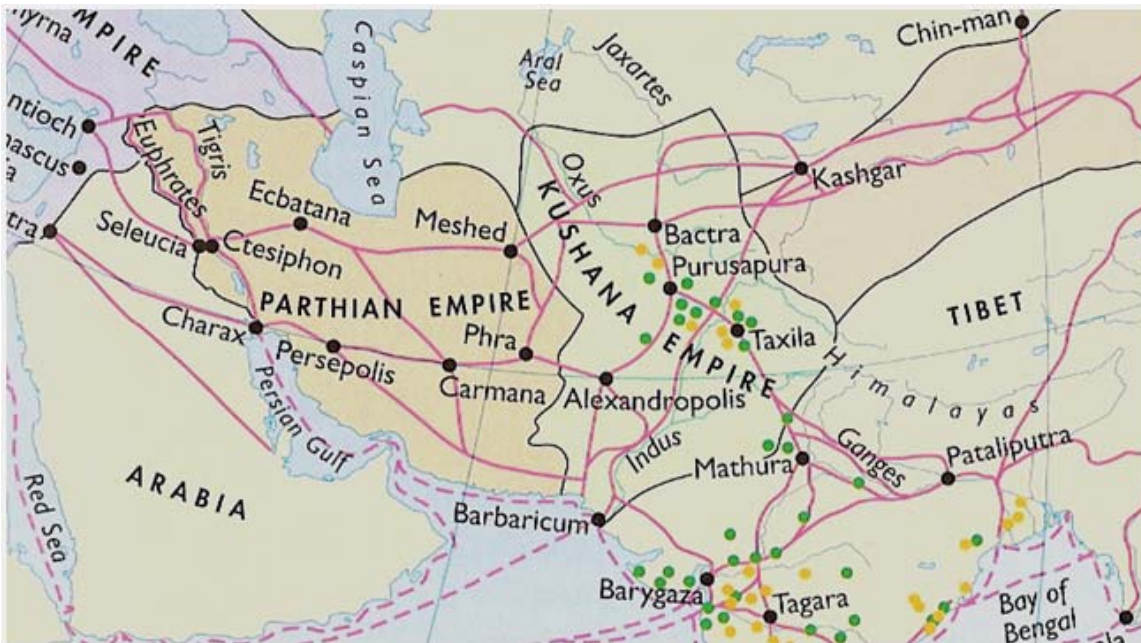


نقشه 5 – مسیر فتوحات اسکندر بزرگ در قسمتهای از پرشیای هخامنشی (17)



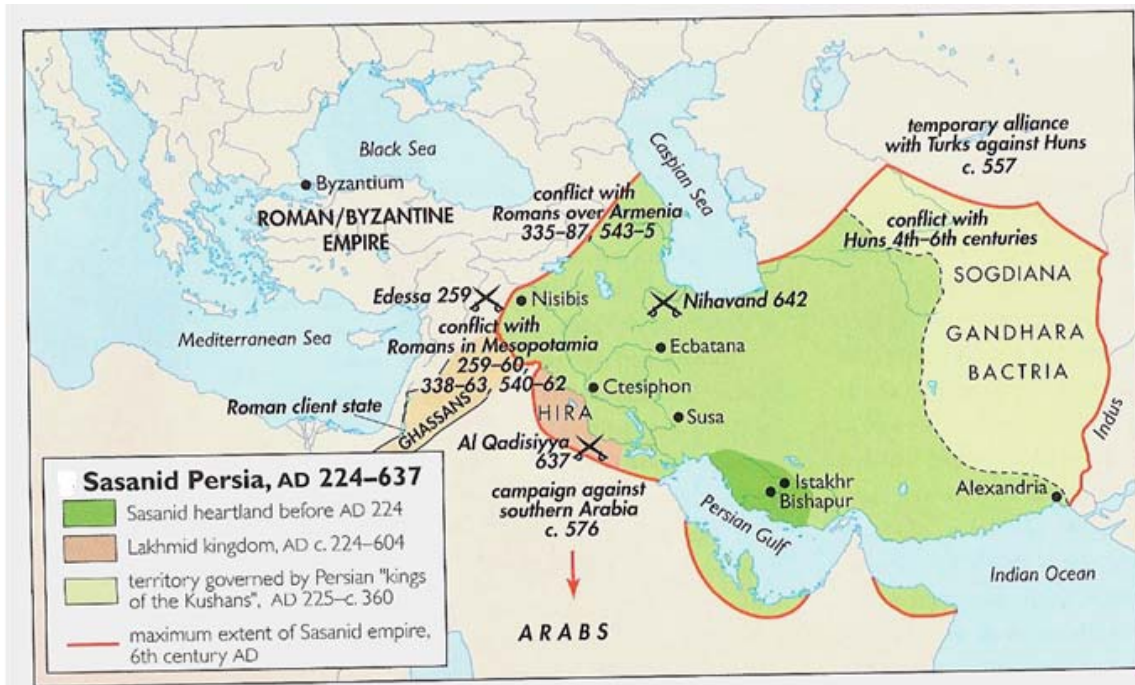


نقشه 6 - پرشیا در زمان پارتیان از 247 ق. م الی 224 م (17)



نقشه 7 - امپراطوری کوشانی در شرق امپراطوری پارتیان از 1 الی 300 م (17)





نقشه 8 - پرشیای ساسانی از 224 الی 637 م (17)



نقشه 9 - آریا، بکتریان، پاروپامیزوس و بخشی از سغدینا، مارگیانا، پارتیا، درنگیا و اراکوزیا چاپ 1753 م (19)



## خراسان و موقعیت آن

اصطلاح خراسان گویا پیش از ظهور اسلام وجود داشته چنانکه ظاهر را در قرن پنجم میلادی... از آن در تاریخ ارمنستان یاد کرده و شاهان یفتلی در همان قرن خود را "خراسان خوتای" خوانده اند و این لقب را در مسکوکات خود بکار برده اند (3). بر برخی از مسکوکات شاهان یفتلی لقب "خراسان خاتا" نقش است و بر یکی از مسکوکات آن سلسله بزبان پهلوی عنوان "تگین شاه" دیده میشود. فخرالدین گرگانی در ویس و رامین گوید:

خوشا جایا برو بوم خراسان	درو باش و جهان را می خور آسان
زبان پهلوی هرکو شناسد	خراسان آن بود کزوی خور آید
خوراسد پهلوی باشد خور آید	عراق و پارس را زو خور بر آید
خوراسان را بود معنی خور آید	کجا از وی خور آید سوی ایران

مقالات و منابع زیادی در مورد خراسان وجود دارد ولی از مجموع نظرات مورخین و دانشمندان چنین استنباط میشود که مرزهای خراسان در طول تاریخ و بویژه در قرون اولیه اسلامی، تغییرات فراوان کرده است (20 و 21).

لستریج در جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی مینویسد: خراسان در زبان قدیم فارسی بمعنی خاورزمین است. این اسم در اوایل قرون وسطی بطور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در خاور کویرلوت تا کوه های هند واقع بودند اطلاق میگردد و باین ترتیب تمام بلاد ماورالنهر را در شمال خاوری به استثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل میگردد... جغرافیه نویسان مسلمان خراسان را بچهار قسمت کرده هر کدام را بنام کرسی آن قسمت، یعنی نیشاپور، مرو، هرات و بلخ میخواندند (22).

ایالت خراسان چهار شهر عمده داشته است. لطف الله نیشاپوری نام این چهار شهر خراسان را درین رباعی بصورت مراعات النظیر جمع کرده است:

در مرو پریر لاله آتش انگیخت	دی نیلوفر به بلخ در آب گریخت
امروز گل از خاک نیشاپور دمید	فردا به هری باد سمن خواهد بیخت

حافظ ابرو در شرح خراسان گوید: خراسان نام مملکت است و این مملکت عرصه وسیع دارد. حد شرقی آن منبع آمویه و جبال بدخشان و کوههای تخارستان و بامیان و اعمال بلاد غزنی و کابل ماورای جبال الغور که منبع هیرمند است. حد غربی آن بیابانی است میان خوارزم و خراسان و حدود دهستان و جرجان تا بحر خزر و بعضی از حدود قومس و ری افتاده. حد شمالی خراسان منتهی میشود به جیحون ... جنوبی خراسان حدود سند است، کابل و غزنی و اعمال سجستان و بیابانی فارس (3).

هرتقلد در شرح کتیبه پایکلی حدود خراسان دوره اسلامی را چنین تحدید میکند: از حدود ری در سلسله جبال البرز بگوشه جنوب شرقی بحیره خزر خطی را کشیده و آنرا به لطف آباد برساند و از آنجا از تجند و مرو گذرانیده به کرکی و جیحون وصل کنید و بعد از آن همین خط را از کوه حصار به پامپرواز آنجا به بدخشان پیوست کنید که از بدخشان با سلسله کوه هندوکش به هرات و قهستان و ترشیز و جنوب خواف برسد و واپس به حدودی ری وصل گردد (3).

مؤلف حدود العالم، حدود خراسان را از شرق هندوستان، از غرب نواحی گرگان و از شمال رود جیحون دانسته میگوید: و پادشای خراسان اندر قدیم جدا بودی و پادشاهی ماورالنهر جدا و اکنون هر دو یکیست. و امیر خراسان به بخارا نشینند و از آل سامان است (23). رودکی سمرقندی که در دربار آل سامان میزیست و شهر بخارا پایتخت آن بود، اسامی شاهان سامانی را بعنوان شاهان خراسان چنین منظوم ساخته است:

نه کس بدند ز آل سامان مذکور      دایم به امارت خراسان مشهور  
اسماعیل است و احمدی و نصری      دونوح و دو عبدالملک و دو منصور

نرشخی مؤلف تاریخ بخارا احمد بن اسماعیل سامانی را به لقب امیر خراسان یاد میکند. شعرای آل ناصر چون عنصری، فرخی و نظایر ایشان شاهان غزنوی را خدایگان خراسان، خسرو مشرق خوانده و ستایش کرده اند (3):

ایا شنیده هنر خسروان به خبر      بیا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر  
خدایگان خراسان و آفتاب کمال      که وقف کرد براو ذوالجلال عزوجل

ناصر خسرو بلخی حجت "جزیره خراسان" از کشور خود بنام خراسان یاد کرده و "اصل" خود را خراسانی میخواند:

معدن دیوان ناکس اکنون شد	خاک خراسان چو بود جای ادب
خانه اش ویران و بخت و ارون شد	حکمت را خانه بود بلخ و کنون
از پس پیری و مهی و سری	گرچه مرا اصل خراسانی است
کرد مرا یمگی و مازندری	دوستی عترت و خانه رسول
کسی چرا طلبد در سفر خراسان را	مرا مکان به خراسان به یمگانست

مولوی خداوندگار بلخ میگوید:

از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان  
تا بر آمیزم بدیشان تا کنم خوش مذهبی

جامی در استقبال از غزل معروف حافظ گفته است:

هر جا که رفت زورق حافظ به بحر شعر	جامی سفینه تو زدنباله می رود
نظم تومی رود ز خراسان به شاه فارس	گر شعر او از فارس به بنگاله می رود

بابر در تزک خود گوید: هندوستانی غیر هندوستانی را خراسانی میگوید. این بطوطه در سفرنامه خود گوید: همه خارجیان را در هندوستان خراسانی میخواندند. رنجیت سنگه در ظفرنامه خودجایی که از جنگ امیر دوست محمد خان با لشکر هند به قیادت شاه شجاع یاد میکند افغانان قندهار را بنام خراسانیان نام میبرد (3):

به شمشیر هندی خراسانیان  
بکشتند هندی بیابانیان

عبدالله خان فوفلزایی در ضمن تاریخ بنای احمدشاهی قندهار از سرزمین افغانستان بعنوان خراسان یاد کرده است:

دمی که شاه شهامت مدار احمد شاه	باستواری همت بنای شهر نهاد
جمال ملک خراسان شد این تازه بناه	ز حادثات زمانش خدا نگهدارد

اشرف الوزرا سردار شاه ولیخان وزیر اعظم در تاریخ منظوم خود تیمورشاه را خدیو خراسان خطاب کرده است:

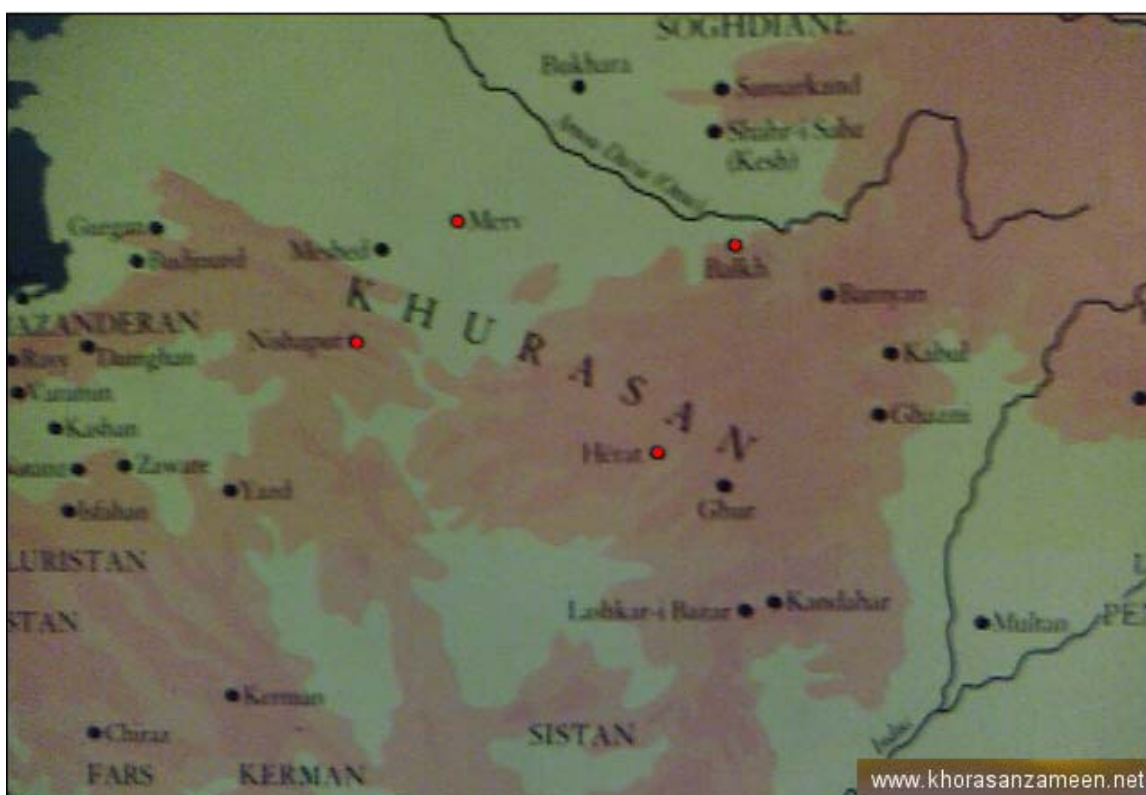
خدیو خراسان دار اسپاه  
گل باغ اقبال تیمورشاه

سجع مهر امیر محمد افضل خان (تخت نشینی در سال 1866 م در کابل) این بود:  
دو فوج مشرق و مغرب ز هم مفصل شد      امیر ملک خراسان محمد افضل شد

سایل در مورد امیر عبدالرحمن خان (24):

والی ملک خراسان به پشاور آمد      گویا مهر جهان تاب ز خاور آمد

باین ترتیب مطابق تمام منابع داخلی (فارسی) – اکثریت زمامداران این قلمرو با ضافه شاه "ایران"، شاه "خراسان" نیز خوانده شده اند. خراسان دیروزی قسمت اعظم قلمروی افغانستان امروزی را با دویالت بزرگ آنروزی بلخ و هرات دربر میگرفت (نقشه های 10 و 11). امروزیکی از استان های شمال شرقی ایران بنام خراسان نامیده میشود که یک بخش بسیار کوچکی از خراسان بزرگ دیروزی است. از همه مهم تر اینکه، بقول الفنستون، تمام باشندگان این سرزمین خود را خراسانی می نامند (25). پژواک ناله های ناصر خسرو و مولوی در غربت، نمونه مصداق آنست.



نقشه 10 – موقعیت خراسان با چهار شهر بزرگ آن (هرات، بلخ، مرو و نیشاپور) (26)



نقشه 11 - موقعیت خراسان در دوره تیموریان (1370 - 1506 م) (26)

## نتیجه گیری

1. کلمات آریانا و ایران در اوستا وجود ندارد ولی فکر میشود، ماخذ از کلمه "ایرپانا- ویجه" در اوستا باشد که معنی سرزمین- ارین یا آریا را میدهد و به اینترتیب منشای قومی و تباری (آریایی) دارد. اما اقوام آریایی، چندان مشخص نبوده و همه اقوام و باشندگان این سرزمین ها (بشمول عده از اقوام هندی و حتی اروپایی) خود را منسوب بآن میدانند (27).
2. کلمه **آریانا** فقط در منابع یونان قدیم بکاررفته و در ادبیات کهن ما سابقه کمتر از 70 سال دارد. با در نظر داشت جغرافیای تاریخی آنروزی، "آریانای یونان" همان "ایران شهنامه" است.
3. کلمه **ایران** در تمام ادبیات کهن ما منحیث قدیمی ترین نام سرزمین نیاکان ما شناخته شده و اکثریت زمام داران تاریخی و نامور این قلمرو (از پیشدادیان تا درانیان) را شاه ایران گفته اند ولی این کلمه در جغرافیای تاریخی و سیاسی جهان تا سال 1935 م دیده نمیشود.

4. کلمه **پرشیا** ویا فارس بیشتر در ادبیات خارجی معمول بوده و در برگیرنده امپراطوریهایی بزرگ و کوچک با جغرافیای متغیر در طول تاریخ بوده است. در سال 1935 م کلمه ایران بر بخش کوچکی از این قلمروی بزرگ گذاشته میشود. بعلاوه، پارس یا فارس منحصیث یک واحد کوچک جغرافیایی و تاریخی نیز در کنار نامهای قدیمی پرشیا، آریانا، ایران و خراسان در قسمت جنوبی ایران امروزی وجود داشته و حالا شیراز مرکز آنست. این کلمه هم بار قومی و تباری دارد.

5. کلمه **خراسان** نیز مثل ایران در ادبیات کهن ما منحصیث نام سرزمین نیاکان ما شناخته شده و اکثریت زمامداران این قلمرو در دوره اسلامی را (تا عبدالرحمن خان) شاه خراسان و مردم آنرا خراسانی خوانده اند. این کلمه هیچگونه بار قومی و تباری ندارد.

با در نظر داشت تمام نکات فوق – اگر منابع خارجی را معیار قضاوت قرار دهیم، نام های قدیمی و جغرافیایی این سرزمین ها قسما "آریانا" و "پرشیا" بوده است. ولی اگر منابع داخلی، ادبیات کهن و گنجینه عظیم فرهنگ فارسی را معیار قضاوت قرار دهیم، نام های قدیمی و تاریخی سرزمینهای نیاکان ما گلوآژه های "ایران" و "خراسان" بوده است.

آفتابا، بار دیگر خـانه را پرنورکن      دوستان را شاد گردان، دشمنان را کورکن  
(مولوی)

## منابع

1. میر محمد صدیق فرهنگ. افغانستان در پنج قرن اخیر. 1371.
2. دکتر رضامرادی غیاث آبادی. خیالپردازی و داستان سرایی درباره کوروش بزرگ.  
<http://www.aariaboom.com/content/view/597/29/>
3. اکادمیسین دکتر عبدالاحمد جاوید. اوستا. 1999.
4. دکتر رضامرادی غیاث آبادی. اوستا کهن ترین گنجینه مکتوب ایران باستان.  
<http://www.aariaboom.com/content/view/24/29/>
5. VENDIDAD. FARGARD I. <http://www.sacred-texts.com/zor/sbe04/sbe0407.htm>  
or VENDIDAD: Book of Law. <http://myweb.cableone.net/subru/Zoroastrianism.html>
6. Vendidad – Fargard 1. <http://www.livius.org/au-az/avesta/avesta04.html>

7. دکتر محمد سالم سپارتک. اندرزهای فردوسی را فراموش نکنیم.  
<http://www.ariayemusic.com/dari3/siasi/spartak.html>
8. کاوه امید. بازسازی ملت و آریا بازی ناسیونالیستها.  
[http://www.asrejadid.org/nassio\\_2.pdf](http://www.asrejadid.org/nassio_2.pdf)
9. پروفسور یوسف شاه یعقوب اف. وطن زردشت. برگردان: دکتر صاحب نظر مرادی.  
<http://apfariana.com/Ariana/Mojala.html>
10. A. A. Jafari. Iranians & Turanians in the Holy Avesta.  
[http://www.cais-soas.com/CAIS/History/prehistory/iranians\\_turan\\_avesta.htm](http://www.cais-soas.com/CAIS/History/prehistory/iranians_turan_avesta.htm)
11. از کهن ترین متن های اوستایی تا نخستین نوینکدهای هخامنشی.  
<http://www.aariaboom.com/content/view/517/29/>
12. Farrokh Jal Vajifdar. Avestan Geography: Some Topographical Aspects.  
[http://www.cais-soas.com/CAIS/Religions/iranian/Zarathushtrian/avestan\\_geography.htm](http://www.cais-soas.com/CAIS/Religions/iranian/Zarathushtrian/avestan_geography.htm)
13. Strabo. Geogrpby. BookA XV, ChapterA 2.  
[http://penelope.uchicago.edu/Thayer/E/Roman/Texts/Strabo/15B\\*.html](http://penelope.uchicago.edu/Thayer/E/Roman/Texts/Strabo/15B*.html)
14. Index of Cartographic Images illustrating maps from the Ancient Period: 6200 BC to 400 AD.  
<http://www.henry-davis.com/MAPS/Ancient%20Web%20Pages/112A.html>  
<http://www.henry-davis.com/MAPS/Ancient%20Web%20Pages/115.html>
15. دکتر عبدالله رازی. تاریخ کامل ایران. تهران 1381.
16. محمود کریمی. ایران یا پرشیا.  
<http://www.persik2006.com/Maqaalaat/Iran%20yaa%20Persia.pdf>
17. Richard Overy. Complete History of the World. The Ultimate Work of Historical Reference. Sixth Edition. Times Books, 2005.
18. کتیبه داریوش بزرگ در بیستون. متن کامل.  
<http://www.ghiasabadi.com/behistun2.html>
19. دکتر لعل زاد. افغانستان امروزی در نقشه های دیروزی.  
<http://www.ariayemusic.com/dari3/images/lalzarad.pdf>  
<http://www.ariayemusic.com/dari3/images/lalzarad2.pdf>  
<http://www.ariayemusic.com/dari3/images/lalzarad3.pdf>

20. محمد رضا قصابیان. خراسان در دوران اسلامی.

<http://www.hawzah.net/Per/Magazine/me/057/me05713.asp>

21. میر غلام محمد غبار. خراسان.

<http://www.khorasanzameen.net/history/ghubar.html>

22. گای لسترینج. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. مترجم: محمود عرفان. تهران  
1383.

23. فرهاد کوهستانی. خراسان.

<http://www.ariayemusic.com/dari2/tarikh/kohistani.html>

24. بصیر کامجو. طرح سیاسی تغییر نام افغانستان به خراسان.

[http://www.khawaran.com/KamjoBasir\\_TaghireNameAfghanistan.htm](http://www.khawaran.com/KamjoBasir_TaghireNameAfghanistan.htm)

25. دکتور لعل زاد. چگونگی ایجاد کشوری بنام افغانستان.

<http://www.khorasanzameen.net/history/alalza01.pdf>

26. وبسایت "خراسان زمین".

<http://www.khorasanzameen.net/images/louvre/orient.html>

<http://www.khorasanzameen.net/images/louvre/timurids.html>

27. جهانشاه درخشانی. آریاییان در منابع کهن خاور نزدیک.

<http://www.farhangiran.com/pdf/aryaian.pdf>